

یادداشتی از بهتاش فریبا
استقلال با دیدن زمین بد، خودش را می‌بازد



چمن مسأله اصلی

صفحه ۴

شبه‌شنبه | ۱۶ دی ۱۴۰۴ | ۱۶ رجب ۱۴۴۷ | ۲۶ ژانویه ۲۰۲۶ | سال هجدهم | شماره ۸ | صفحه ۱۰ | هزار تومان

VATANEMROOZ.IR

روزنامه صبح ایران



| ۱۹۹۱ سال و ۱۲۷ روز گذشت |

نگاهی به فیلم «موج نو» که روایتی تاریخی از نخستین تلاش‌ها برای عبور از معیارهای سینمای آمریکاست



اعلام جنگ به هالیوود

صفحه ۸

VATAN-E-EMROOZ | VOL.18 | NO.4506 | TUE.JAN.06, 2026 | ISSN:2008-2886

ترامپ و رستی

که بوی باروت می‌دهد

سلمان مالکی: اظهارات اخیر دونالد ترامپ درباره حوادث داخلی ایران، اگرچه در قالبی به ظاهر حقوق بشری و با ادبیات «حمایت از معترضان» بیان شده اما در واقع چیزی جز بازگویی صریح وی، پرده همان منطق کهنه و خطرناک سیاست خارجی آمریکا نیست؛ منطقی که در آن، بحران‌های داخلی کشورها نه مسائلی متعلق به حاکمیت ملی، بلکه فرصتی برای مداخله، فشار و بی‌ثبات‌سازی تلقی می‌شود. پست ترامپ در شبکه اجتماعی «تروث» که صراحتاً از آمادگی آمریکا برای «کمک» در صورت برخورد با معترضان سخن می‌گوید، نه یک موضع‌گیری احساسی یا ناپخته، بلکه یک پیام حساب‌شده تهدیدآمیز است.

■ **چهره واقعی «حمایت»:** تکرار یک الگوی خونین تاریخی

برای فهم معنای واقعی واژه «کمک» در قاموس سیاستمداران آمریکایی، کافی است به کارنامه تاریخی ایالات متحده در یک قرن گذشته بنگریم. از آمریکای لاتین تا غرب آسیا، از جنوب شرق آسیا تا آفریقا، هر جا آمریکا با وعده حمایت از مردم و حقوق بشر وارد شد، نتیجه‌اش اغلب فروپاشی دولت‌ها، جنگ‌های داخلی فرسایشی و زخم‌هایی بوده که دهه‌ها بعد نیز ترمیم نشده‌اند. در حافظه جمعی ملت ایران، این تجربه حتی ملموس‌تر و دردناک‌تر است. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که با طراحی و اجرای مشترک سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا انجام شد، نقطه آغاز یک دوره طولانی از سرکوب، استبداد و عقب‌ماندگی ساختاری بود. اسناد رسمی منتشرشده خود آمریکا نشان می‌دهد هدف از آن «مداخله»، نه دفاع از دموکراسی، بلکه صیانت از منافع نفتی و ژئوپلیتیک بود. بنابراین وقتی ترامپ از «کمک به مردم ایران» سخن می‌گوید، این عبارت برای ایرانیان نه نویدبخش، بلکه یادآور زخمی تاریخی است که هنوز التیام نیافته است. الگوی مداخله‌گرانه آمریکا در دهه‌های اخیر نیز تفاوتی با گذشته ندارد. لیبی در سال ۲۰۱۱ با بهانه «حفاظت از غیرنظامیان» بمباران شد و نتیجه آن، دولتی فروپاشیده، کشوری دوباره، جنگی بی‌پایان و بازگشت برده‌داری به عنوان یک واقعیت تلخ در قرن بیست‌ویکم بود. سوریه نیز زیر آوار همین وعده‌ها به صحنه‌ای از یگی از مرگبارترین جنگ‌های معاصر بدل شد. سخنان ترامپ دقیقاً در امتداد همین الگو قرار می‌گیرد؛ الگویی که در آن «حقوق بشر» اسم رمز تخریب ساختار دولت/ملت است.

■ **تناقضی به نام ترامپ:** خشونت در داخل، رُست انسان‌دوستانه در خارج

ادعای ترامپ مبنی بر نگرانی برای جان «معترضان مسالمت‌آمیز» زمانی بیشتر رنگ ربا به خود می‌گیرد که کارنامه او در داخل آمریکا به یاد آورده شود. حوادث ششم ژانویه ۲۰۲۱ و حمله هواداران او به کنگره، یک رویداد عادی نبود؛ این رخداد نماد آشکار بی‌اعتنایی ترامپ به قواعد دموکراتیک و نهادهای قانونی کشوری بود که خود را الگوی دموکراسی معرفی می‌کند. فردی که در داخل مرزهای کشورش عملاً بر آتش خشونت می‌دمد، چگونه می‌تواند در جایگاه مدافع اعتراضات مسالمت‌آمیز در کشور دیگری بنشیند؟!

این تناقض با نگاه به روابط گرم ترامپ با برخی از سرکوبگرترین رژیم‌های جهان، عمیق‌تر هم می‌شود. استانداردهای دوگانه آمریکا در قبال اعتراضات، به وضوح نشان می‌دهد مساله نه جان معترضان، بلکه نسبت هر کشور با منافع واشنگتن است. هر جا حکومت‌ها همپیمان آمریکا هستند، سکوت حاکم است و هر جا مستقل یا رقیبند، ناگهان حقوق بشر به اولویت اول بدل می‌شود.

■ **تهدید به زور در پوشش کلمات:** نقض آشکار حقوق بین‌الملل

از منظر حقوق بین‌الملل، اظهارات ترامپ چیزی فراتر از یک موضع سیاسی جنجالی است؛ این سخنان مصداق روشن «تهدید به استفاده از زور» و نقض اصول بنیادین منشور ملل متحد به شمار می‌رود.

بند چهارم ماده دوم منشور ملل متحد، هرگونه تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورها را صراحتاً ممنوع کرده است. وعده «آبادی کامل» و «کمک» در صورت برخورد امنیتی با معترضان، در زبان حقوقی چیزی جز اعلان آمادگی برای مداخله نیست.

اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها ستون فقرات نظم حقوقی بین‌المللی مدرن است. هیچ دولتی، حتی قدرتمندترین آنها حق ندارد نحوه برخورد یک کشور با مسائل امنیت داخلی‌اش را دیکته کند. تحرک مستقیم یا غیرمستقیم شهروندان یک کشور به تشدید تقابل با حاکمیت، نقض آشکار این اصل است و بر اساس قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل، مسؤولیت بین‌المللی برای دولت تحریک‌کننده ایجاد می‌کند. ترامپ حتی زحمت حفظ ظواهر حقوقی دکنترین‌های جنجالی‌ای مانند «مسؤولیت حمایت» را هم به خود نمی‌دهد؛ نه مجوزی از شورای امنیت در کار است، نه مرجع مستقلی برای بررسی ادعاها.

ادامه در صفحه ۲



حمله آمریکا به ونزوئلا و ربودن مادورو

آغاز فروپاشی نظم قاعده‌محور جهانی است

روسیا‌هی

ماجرای ونزوئلا فقط یک رویداد منطقه‌ای نیست

بازگشت «قدرت عریان» به سیاست جهانی است

صفحات ۷ و ۵

تیتراهای امروز



«وطن امروز» گزارش می‌دهد: طراحی نظامی آمریکا علیه ایران چگونه خنثی می‌شود

جنگ علیه جنگ

صفحه ۲

دستور مهم از‌های به دادستان‌های کل کشور

آشوبگران

نقره‌داغ می‌شوند

■ دیگر خبری از ارفاق و مماشات نیست
آمریکا و رژیم صهیونیستی از آشوب‌ها حمایت کرده‌اند، لذا کسی نمی‌تواند مدعی شود
فریب خورده است

صفحه ۲

گزارش «وطن امروز» از آینده اقتصاد ایران
در پس‌زمینه تک‌نرخ شدن ارز

ویژه

جراحی ارزی بیم‌ها و امیدها

صفحه ۳

هشدار رهبر انقلاب درباره

به حاشیه رفتن عدالت در حکمرانی

بهبانهای که دیگر وجود ندارد!



نگاه

رسول لطفی

بیانات اخیر رهبر معظم انقلاب درباره عدالت، از آن دست جملاتی است که اگر بدرستی شنیده شود، باید آرایش فکری بسیاری از ما را بر هم بزنند؛ نه به این دلیل که سخن تازه‌ای است، بلکه دقیقاً به این دلیل که دیگر هیچ عذری برای نشنیدن آن باقی نمانده است: «شبیعه در طول این هزار و اندی سال فرصت نداشت عدالت‌امیرالمؤمنین را در جامعه پیاده کند... امروز دیگر این بهانه وجود ندارد». مساله اصلی آن است که عدالت، در سال‌های اخیر بتدریج از «مساله مرکزی» سیاست به «حاشیه گفت‌وگویی» رانده شده است. در جریان فکری اصلاحات، عدالت آرام‌آرام جای خود را به مفاهیمی چون کارآمدی، توسعه تکنوکراتیک و آزادی‌های انتزاعی داد تا آنجا که امروز برخی نظریه‌پردازان اقتصادی این طیف (امثال غنی‌نژاد) با صراحت از «سراب عدالت» سخن می‌گویند؛ گویی نابرابری یک واقعیت طبیعی است و هر تلاشی برای مهار آن، دخالت ایدئولوژیک در بازار محسوب می‌شود. در جریان اصولگرا نیز عدالت در عمل رها شده است. عدالت اینجا اغلب به یک شعار مصرفی بدل شده که در بیانیه‌ها و تریبون‌ها حضور دارد اما در طراحی سیاست‌های اقتصادی و رفاهی هیچ ردی از آن دیده نمی‌شود. عدالت هست اما فقط تا جایی که هزینه نداشته باشد؛ تا جایی که به منافع تثبیت‌شده، رقابت‌ها، ترس‌ها و ملاحظات برخورد نکند. خطر اصلی اما نه در نفی عدالت است و نه در شعارزدگی آن، بلکه در طبیعی شدن نابرابری است. وقتی فاصله طبقاتی دیگر پرسش برانگیز نیست، وقتی شکاف دسترسی‌ها به آموزش، سلامت، مسکن و فرصت‌آموزی بدیهی تلقی می‌شود، وقتی سیاست‌گذار به جای اصلاح ساختار، صرفاً مدیریت نارضایتی می‌کند؛ یعنی عدالت از افق ذهنی جامعه حذف شده و جامعه‌ای که عدالت از افقش حذف شود، دیر یا زود به بن‌بست می‌رسد!

آنچه رهبر انقلاب بر آن تأکید می‌کنند، دقیقاً همین نقطه است: «عدالت واجب‌ترین و اولی‌ترین خصوصیت برای اداره جامعه» است؛ یعنی معیار طراحی سیاست، تخصیص منابع، تنظیم بازار، توزیع قدرت و حتی چینش نهادها دقیقاً به همین دلیل است که موانع عدالت، نه بیرونی، بلکه درونی است: ترس، تردید در مبانی، ملاحظه رقابت‌ها و ملاحظه دشمن. اینها نام‌های محترمانه همان چیزی است که عملاً عدالت را معلق کرده است. اگر عدالت را دوباره به مساله مرکزی سیاست بازنگردانیم، هیچ اصلاحی به سرانجام نمی‌رسد. سخن از عدالت، امروز دیگر یک انتخاب فکری نیست، ضرورت بقاست. عدالت دیگر «حرف خوب» نیست، خط مرز آینده و انسداد است.